

دکتر زارعیان در میان ما نیست و هرگز نخواهد بود  
و هم این، دلیل گردهم آمدن ما در این جاست

مالک همیشه خوشرو بود  
طبع آرام  
و تواضع  
سرمشق او بود

به دلیلی که فقط حس می کنم ولی در لغات نمی گنجد  
خیلی زود پس از آشنایی با او هردو همدیگر را تو صدا می کردیم  
تنها همکارم با چنین حسی نزدیک

شاید بخواهم بگویم دوستی قلبی  
آره  
چرا که نه  
دوستی قلبی

همزمان، فصل مشترکی هم بین ما بود که فاصله ای را میان ما حفظ می کرد

وقتی خبر را شنیدم  
حس کردم باید تنها باشم  
باید خیلی سریع خاطره هایی را که از او در ذهنم بود جمع آوری می کردم  
مبادا فراموش شود

ثبت دقیق خاطرات  
خاطرات نزدیکتر

گردهمایی ماده ی چگال که م م میشه گفت از افتخارات این جاست!

...

این هم به دلیل همون اسپین اوربیت باید باشه دیگه، نه؟

...

این دانشجوهای جدید حتی پتانسیل هم بلد نیستند و این درس دادن بهشونو خیلی سخت میکنه!

...

و خاطراتی دیگر که بین من و مالک می ماند

همین طور که داشتم سراسیمه این لحظه ها را جمع آوری می کردم  
ناگهان یاد زمانی افتادم در گذشته ای دورتر  
لحظه ای رسید و من این فرصت را داشتم که هردویمان را با آن فاصله مواجه کنم  
ولی حس تحمیل،

کنجکاوی در زندگی شخصی  
و از این دست افکار بی مایه  
افکاری بی مایه و بیهوده که دوستی به اصطلاح قلبی را شکست می دهد

و اکنون  
نتیجه ای بازگشت ناپذیر  
افسوس

مالک  
من متاسفم که نتوانستم کمکت کنم  
متاسفم

کلاه چی  
یازدهم اسفند نودودو